

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۶، شماره ۵۹، بهار ۱۴۰۳، صص ۳۱۷-۳۳۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱/۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۲۹

(مقاله پژوهشی)

DOI:

ادبیات بومی در رمان درخت انجیر معابد احمد محمود

کبرا حیدریان^۱، دکتر منیژه فلاحی^۲، دکتر علی اسکندری^۳

چکیده

ادبیات بومی نوعی از ادبیات است که شرایط زیستی و بومی یک منطقه، آداب و رسوم و عقاید و باورها، فرهنگ، مناسبات و روابط اجتماعی، مذهبی و غیره را که بر آن منطقه حاکم است، منعکس می‌کند. گرایش به این نوع ادبیات در میان داستان‌نویسان معاصر فراوان دیده شده است. احمد محمود نویسنده برجسته رئالیست ایرانی است که توانسته به نحو مطلوبی عناصر بومی منطقه جنوب ایران را در آثار خود بازتاب دهد. آشنایی عمیق وی با فرهنگ مردم سواحل خلیج فارس و بهره‌گرفتن از عناصر بومی مناطق جنوب ایران، آثار وی را از منظر ادبیات بومی و اقلیمی قابل بررسی و تأمل نموده است، به همین دلیل جستار حاضر به بررسی ادبیات بومی در آخرین اثر این نویسنده که رمان درخت انجیر معابد است، می‌پردازد. دستاورد پژوهش که با روش توصیفی-تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای انجام شده، نشان می‌دهد که احمد محمود در درخت انجیر معابد آداب و رسوم، عقاید و باورها، لهجه و گویش مردم جنوب ایران را در کنار تاریخ و جغرافیای طبیعی و انسانی این منطقه به تصویر کشیده است که این امر بیانگر آگاهی و تسلط عمیق وی بر جنبه‌های مختلف تاریخ، جغرافیا و فرهنگ مردم ساکن جنوب کشور است.

واژگان کلیدی: ادبیات بومی، باورها، آداب و رسوم، احمد محمود، رمان درخت انجیر معابد.

^۱ گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران.

kobraheydarian@stu.iau.saveh.ac.ir

^۲ گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران. (نویسنده مسؤل)

fallahi@iau.saveh.ac.ir

^۳ گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

Ali.Eskandari@iau.ac.ir



مقدمه

احمد محمود از آن دسته نویسندگان است که به عناصر بومی اهمیت بسیار می‌دهد. او با استفاده از تکنیک‌های داستان‌پردازی و اقلیم‌نویسی، محیط طبیعی و اجتماعی شهر اهواز را در آثار خود منعکس نموده است، ضمن این که به آداب و رسوم و باورهای عامه، واژه‌ها و اصطلاحات محلی، حتی پوشش و خوراک و معماری هم پرداخته است. لذا در این مقاله برآنیم تا به بررسی ادبیات بومی در رمان درخت انجیر معابد پردازیم و به این پرسش‌ها پاسخ دهیم: احمد محمود در این رمان چگونه ادبیات بومی منطقه جنوب را معرفی کرده است؟؛ احمد محمود بیشتر از چه مضامینی در رمان مذکور بهره گرفته است؟؛ نویسنده در اثر خود به چه شیوه‌هایی به ادبیات بومی پرداخته است؟ غالب بودن عناصر و مؤلفه‌های ادبیات بومی، به ویژه زبان و لهجه بومی در آثار احمد محمود از دلایل انتخاب این موضوع می‌باشد.

روش تحقیق

تحقیق در این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی است. گردآوری داده‌ها به شیوه اسنادی و بر اساس مطالعات کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

پیشینه تحقیق

درباره بررسی ادبیات بومی و اقلیمی در رمان می‌توان مقالات زیر را برشمرد:

مجتبی جعفری کاردگر و فاطمه حیدری (۱۴۰۱)، در مقاله «بومی‌گرایی رئالیستی در اقلیم جنوب (مطالعه موردپژوهانه: رمان داستان یک شهر احمد محمود)»، ضمن معرفی مباحث کاربردی حوزه واقع‌گرایی، چگونگی بازتاب مؤلفه‌های رئالیسم بومی در اقلیم جنوب را در رمان مذکور، در دو حوزه ساختار و محتوا مورد کاوش و تحلیل قرار داده‌اند؛ زرین‌تاج پرهیزکار (۱۴۰۰)، در مقاله «بررسی ادبیات اقلیمی در رمان «هرس» اثر نسیم مرعشی»، شاخص‌های ادبیات اقلیمی مانند گویش، پوشش، غذا، آب و هوا، آداب و رسوم و باورهای محدوده جنوب غربی را در این رمان بررسی نموده است؛ قهرمان شیری (۱۳۸۴) در مقاله «آرمان‌ها و انگاره‌های اقلیمی در داستان‌نویسی جنوب»، داستان‌های جنوب را از نظر تکنیک و ویژگی‌های داستان‌نویسی مورد بررسی قرار داده است؛ مرضیه کمالی سروستانی و همکاران (۱۳۹۹)، در مقاله «بررسی و تحلیل بومی‌گرایی و ادبیات عامه در آثار ابراهیم گلستان»، ضمن پرداختن به مؤلفه‌های بومی و اقلیمی، باورها، خرافات، مقدسات و آیین‌ها و رسوم منطقه

جنوب ایران را در آثار این نویسنده معاصر بررسی نموده‌اند؛ نجمه درّی و حنیفه شریفی (۱۳۹۶)، در پژوهش «بازتاب عناصر بومی فرهنگی در خواب با چشمان باز»، عناصر بومی را در دو بخش فرهنگ ملی و فرهنگ مذهبی، در این رمان ندا کاووسی‌فر نویسنده شیرازی بررسی نموده‌اند و به ذکر باورها و آیین‌های مذهبی، رسوم، اعتقادات، قصه‌ها، مشاغل بومی و هنرهای عامیانه در این مجموعه داستان پرداخته‌اند؛ علیرضا صدیقی (۱۳۸۸)، در مقاله «بومی‌گرایی و تأثیر آن بر ادبیات داستانی معاصر ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷)»، جریان بومی‌گرایی را در این محدوده زمانی مورد بررسی قرار داده و علل بی‌توجهی به این جریان را بیان نموده است.

مبانی تحقیق

ادبیات بومی

ادبیات بومی مجموعه‌ای از آداب و رسوم اجتماعی، باورها، عقاید، قصه‌ها، افسانه‌ها، ترانه‌ها، اشعار و غیره در یک منطقه یا اقلیم است. در تعریف جعفری کاردگر و حیدری «به آن بخش از ادبیات گفته می‌شود که در آن وجه اقلیمی و بومی برجستگی دارد» (جعفری کاردگر و حیدری، ۱۴۰۱۲: ۱۶۱). این ادبیات ویژگی‌های خاص خود را دارد که وحدت در شرایط جغرافیایی، شباهت در اوضاع کشاورزی و معیشتی، رسوم و اعتقادات مشابه، جشن‌های ملی و اعیاد مذهبی، وحدت در گویش ملی، لهجه‌ها و لغات و اصطلاحات، شیوه گذراندن زندگی مهم‌ترین آن‌هاست.

این نوع ادبیات سوبه رئالیستی دارد و واقع‌گرایانه است و می‌کوشد با رخنه در عمق لایه‌های زندگی مردم و به تصویر کشیدن جلوه‌های گوناگون آن، به معرفی مناطق کمتر شناخته شده یا ناشناخته بپردازد (ر.ک: شیری، ۱۳۸۶: ۳۰۲). رمان ناحیه‌ای یا بومی، رمانی است که به مختصات جغرافیایی و کیفیت بومی و ناحیه‌ای وفادار باشد و تمرکز خود را بر محیط و قلمرو خاصی بگذارد (ر.ک: میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۴۶). چنانچه «اگر ناحیه وقوع داستان را به محل دیگری منتقل کنند، اساس و بنیاد داستان به هم می‌ریزد و حقیقت‌مانندی آن دچار زیان می‌شود» (میرصادقی و میمنت، ۱۳۹۵: ۱۶۹). در این نوع داستان‌ها به موضوعاتی همچون طبیعت و محیط بومی، مکان و مناطق بومی، زبان و گویش‌های محلی، باورها و آداب و رسوم محلی، شکل معماری منطقه، موسیقی، پوشش‌ها، بازی‌ها و سرگرمی‌ها توجه می‌شود. به نظر

میرعابدینی، در رمان‌های جنوبی که در محیطی صنعتی اتفاق می‌افتد، ضمن این که به زیبایی‌های غریب طبیعت پرداخته می‌شود، بیشتر کارگران و زندگی آنان توصیف می‌شود (ر.ک: میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۴۰۱). شالوده این نوع داستان‌ها را قلمرو مردمی تشکیل می‌دهد که در آن محدوده زندگی می‌کنند و صحنه‌های داستان به روستا یا یک شهر محدود می‌شود (ر.ک: سروسستانی و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۲۸).

در واقع گرایش به بومی‌نویسی نتیجه وضع اسفبار استعماری و دوران پرمشقت استعمارزدایی بعد از جنگ جهانی دوم و واکنشی فرهنگی از سوی تعداد زیادی از روشنفکران جهان سوم بود که تمایل داشتند بر مناطق تازه استقلال‌یافته خود اعمال کنند. طرفداران بومی‌گرایی اصرار داشتند تا از بندگی فکری رهایی یابند و از حقارتی که مانند حلقه‌های زنجیر به پایشان بسته شده بود، نجات یابند (ر.ک: بروجردی، ۱۳۷۸: ۳۰). این عامل سبب شد کانون‌های فرهنگی و اجتماعی در هم شکسته شود و جو بی‌اعتمادی بر روابط جامعه حاکم شود و رشد پریشانی فکری و در نتیجه شکست و گریز از واقعیت‌های موجود را به صورت گوناگون بازتاب می‌دهد (ر.ک: میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۲۵۷).

معرفی احمد محمود

احمد اعطاء معروف به احمد محمود، در چهارم دی سال ۱۳۱۰ در اهواز متولد شد. او دوران کودکی خود را در خوزستان سپری کرد و از سال ۱۳۲۸ فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز کرد؛ از این رو دو بار زندانی شد و پس از آن تبعید شد. «در برگشتن از تبعید یک فکر دیگر هم به سراغم آمد، دیدم اگر بخوام بنویسم باید مستقل باشم، باید با توجه به تجارب و زندگی و شعور و شناختم، افکار خودم را داشته باشم و در هیچ چارچوبی ننگنم، این بود که بعد از ۱۳۳۶ که ارتباط حزبی از هم گسست و دیگر به هیچ تشکیلاتی نپیوستم» (گلستان، ۱۳۷۴: ۵۱). وی در دوازدهم مهرماه سال ۱۳۸۱ به خاطر ابتلا به بیماری ریوی دار فانی را وداع گفت (ر.ک: شریفی، ۱۳۸۷: ۹۲). آثاری که از وی به جا مانده عبارتند از: رمان‌های درخت انجیر معابد (۱۳۷۹)، مدار صفر درجه (۱۳۷۲)، زمین سوخته (۱۳۶۱)، داستان یک شهر (۱۳۶۰)، همسایه‌ها (۱۳۵۳) و مجموعه داستان‌های از مسافر تا تب خال (۱۳۷۱)، دیدار (۱۳۶۸)، غریبه‌ها (۱۳۵۲)، پسرک بومی (۱۳۵۰)، زائری زیر باران (۱۳۴۷)، بیهودگی (۱۳۴۰)، دریا هنوز آرام است (۱۳۳۹) و مول (۱۳۳۸). درخت انجیر معابد اثری متفاوت از احمد محمود

است که تصویری از تقابل تجدد و سنت و آمیزه‌ای از واقعیت و فراواقعیت را نشان می‌دهد. این نویسنده توانای منطقه جنوب، آداب و رسوم و عقاید مردم، به ویژه رواج چشمگیر خرافات را به تصویر می‌کشد.

بحث

واژگان و اصطلاحات محلی

به واحد معناداری که از یک یا چند عنصر زبانی ساخته شده باشد و بر روی هم مفهوم واحدی را برساند اصطلاح گفته می‌شود. اصطلاحات در زبان زاینده‌گی فراوانی دارند و معمولاً با تحولات اجتماعی و زمان ساخته می‌شوند. اصطلاحات عامیانه در زبان و فرهنگ مردم از اصطلاحاتی هستند که اغلب جنبه شفاهی دارند و در فرهنگ اصطلاحات ضبط می‌شوند (ر.ک: ذوالفقاری، ۱۳۹۲، ج ۱: ۴۴). در رمان درخت انجیر معابد، با واژه‌ها و اصطلاحات محلی برخورد می‌کنیم که خاص منطقه جنوب است. البته نویسنده در برخی موارد معنی لغات و کلمات را در پاورقی ذکر کرده است که نمونه‌هایی از این واژه‌ها و اصطلاحات ذکر می‌شود: کپه بر هم (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۱)، تریشه (+ خرده و رشته پارچه) (همان، ۱۲)، بر گرده چیزی بودن (همان، ۱۳)، حبّ کاری شدن (همان)، عدل ظهر (=سر ظهر) (همان، ۱۶)، دادا (همان، ۳۵)، یاللعجب (همان، ۴۰)، خیشوم (همان، ۴۲)، «دل و قلوه‌ش شوهر ندی» (همان، ۵۰)، طبال و نقاره‌چی (همان، ۵۲)، مردکِ دیلاغ (همان، ۶۷۱)، دم تَقه (=خنده و شوخی) (همان، ج ۲: ۷۴۹). «بچه یققد کلوچه نخور، جِور می‌کنی‌ها» (همان، ۸۱۷). در اصطلاح محلی حمر یعنی ورم شکم. «دَدَه پیر خانه- دَدَه سمندر که همراه مرحوم مادرش ... به خانه خدایامرز، پدرش آمده بود» (همان، ۸۴۱). «خو تیماج بخر، اَلن باید شَبِرو باشه» (همان، ۹۴۱). اَلن به معنی حتماً و شَبِرو به معنی چرم بزغاله است. «پَسِی چه مَنِ خبر نکردین؟» (همان، ج ۱: ۱۷۰). «حالا میخواد سی پسرش دگانِ علّافی وا کنه!» (همان، ۱۷۱). «چی گفت؟ قاذم؟ یعنی پهلوش آقای دکتر» (همان، ج ۲: ۴۶۴). «فرامرز از ژامبون و پنیر و کره و تخم مرغ یک غازی بزرگ درست می‌کند» (همان، ۴۸۴). غازی یعنی لقمه. «ئی همه پخشه آ کجا اومد؟» (همان، ۹۳۲). البته میزان این واژگان و اصطلاحات در رمان‌های احمد محمود خیلی زیاد نیست؛ زیرا «احمد محمود که بیشتر از همه نویسندگان جنوب از امکانات زبانی این منطقه استفاده کرده است، همواره مثل سایر نویسندگان هم اقلیم خود، در گزینش واژگان محلی با محدودیت و

احتیاط بسیار تنها به انتخاب تعداد معدودی از واژه‌ها که یا ریشه فارسی داشته‌اند و یا صورت و معنای خوب و ناهمساز با کلمه‌ای دیگر در خود نهفته بودند پرداخته است» (شیری، ۱۳۸۴: ۵۴).

۳۲۱

نام اشخاص

در این رمان اسامی خاص بسیاری به کار رفته است. این نام‌ها به سه شکل به چشم می‌خورد: گاه اسامی افراد بر حسب شغل آن‌ها نامیده می‌شود. مانند: توفیق نجار (همان، ج ۱: ۱۳)، تقی شیربرنجی و محمدتقی بقال (همان، ۱۸)، دکتر آذرشناس و مهندس ولف (همان، ج ۲: ۴۷۵). گاه نیز نام‌ها متأثر از فرهنگ عربی حاکم بر برخی مناطق جنوب است. مانند: «با تو هستم ابوجابر» (همان، ج ۱: ۳۷). «نزدیک ساعت ده صبح شیخ چاسب اسب مامان را آورد» (همان، ۳۳۳). نام زنان نیز به تأثیر از نام‌های عربی انتخاب شده است. «علمدار می‌بیند که از زنان شیخ، تنها «ادیبه» و «أمّ یاسر» و «أمّ هانی» نیستند» (همان، ۳۵). «گفته بود: «تاج الملوک خانم پیدا کردم» (همان، ۹).

نام رویدادها (گل‌ها و گیاهان و درختان)

گیاهان بومی منطقه جنوب گیاهانی هستند که به گرما مقاوم هستند و با شرایط اقلیمی این منطقه سازگار هستند. نخل سعمران، درخت انجیر معابد، لور از درختان مقاوم این منطقه هستند که احمد محمود در رمان انجیر معابد از آن‌ها نام برده است.

نخل سعمران: «ببیند کدام دست و کدام تبر نخل پربار سعمران را می‌اندازد» (محمود، ۱۳۷۹: ج ۱: ۹). «به خوشه‌های سنگین نخل سعمران نگاه می‌کند» (همان، ۱۰). درخت انجیر معابد: «نردۀ آهنی درخت انجیر معابد را با لنگ خیس تمیز می‌کند» (همان، ۱۱). به نظر شریعتی نام این درخت نوعی تقدس را در ذهن ایجاد می‌کند. درخت از گذشته‌های دور سبب خیر و برکت بوده. انجیر نیز از میوه‌هایی است که در قرآن یاد شده و خداوند بدان قسم خورده است (ر.ک: شریعتی، ۱۳۴۴: ۲). واژه معابد، جمع معبد نیز مکانی برای عبادت بوده است. به سخن کوپر نامگذاری این درخت به زمان بودا می‌رسد؛ زیرا بنا به عقیده بودائیان، سیدارتا گواتاما که همان بوداست در زیر این درخت به اشراق رسید (ر.ک: کوپر، ۱۳۷۳: ۴۰). درخت لور: «رنگ کرسی آجری زیر درخت لور تازه است. رنگ آجری شکری، اما براق» (محمود، ۱۳۷۹: ج ۱: ۱۲). قسمی درخت کائوچوک دار که در چاه‌بهار و طبس خودرو است. درختی بلند و قطور با

ریشه‌های نابجا و شاخه‌های آن چند صد گز روی زمین را پوشد. عَنَاب: «اگر گذرت ب بازار افتاد، دو سیر عَنَاب بخر» (همان، ۱۴). همچنین لگجی میوه‌ای است که شبیه هنداونه کوچک مانند است که ابعاد آن اندازه آلو سبز می‌باشد بسیار مقوی و در نواحی گرم رشد می‌کند. لگجی: «چکاوک تیزپروازی از پای بته لگجی پریده بود» (همان، ۲۲).

نام جانوران (حیوانات و پرندگان و حشرات)

قندر: «کی بود؟ شاپور قندر! مثل قندر ب آدم جفت می‌کنه تا خر سیاه تو کوه قاف عر عر نکنه ول نمیکنه» (همان، ۲۵۳). در اصطلاح مردم بومی خفاش را گویند (همان، ۲۴۹). زنبورخورک: «زنبورخورک کوچکی بود، سبزش، با طوقه سیاه سینه و گلوگاه آبی» (همان، ۱۵). دال: «دال است با سر و گردنی پوشیده از کرک پره‌های آبی - اول صدایش را دیده بود- ... صدش مثل بو یا مثل دود، در هوا، دراز و نازک، تیره و پریچ و خم می‌آید و می‌رود تو گوش چپش از خواب دومش بیدارش می‌کند» (همان، ۳۳). مرغ حق و مرغ مقلد: «حق حق مرغ حق می‌شنود، بعد، ناله مرغ مقلد می‌آید» (همان، ۳۴).

نام اشیاء

«مرد دیگر، آفتابه سَلَبچه به دست از پله‌های ایوان بالا می‌آید» (همان، ۹۱۷). آفتابه لگن - سلبچه احتمالاً محرف سلف دان - سلف جا باشد. ظرفی که در آن آب دهان اندازند (همان). ترموس (=فلاسک) (همان، ۱۳)، «زیر خرپشته علاءالدینم هست، نفتش کن میشه باش آبجوش درست کنی» (همان، ج ۳: ۷۷۵). «عصر سه‌شنبه می‌روند، پای شمیله سه سر شمع روشن می‌کنند» (همان، ج ۲: ۷۸۹). شمیله در اینجا یا به معنی مجسمه و پیکره (تبریزی، ۱۳۹۳: ذیل واژه) است یا به معنی شاخه نورسته (پادشاه، ۱۳۶۳: ذیل واژه).

مشاغل

نچار (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۳)، فرماندار (همان، ۱۰)، (همان، ۱۱)، بلمرانان و (همان، ۹)، تفنگ‌داران (همان، ۵۱)، قصاب (همان)، معمار (همان، ۵۰)، سبزی فروشی (همان، ۴۵۱)، قهوه‌چی (همان، ج ۲: ۶۸۷)، بنا (همان، ۵۲۹)، دکتر و مهندس (همان، ۴۷۵).

اماکن

احمد محمود در درخت انجیر معابد، سعی کرده است تا از اسامی خیابان‌ها، اغذیه‌فروشی‌ها، رودخانه‌ها، نام روزنامه‌ها و... استفاده کند و گوشه‌های شهر، کوچه‌های آن، نام بیمارستان و

قسمت‌های مختلف جنوب را به خواننده معرفی کند. به علت زیاد بودن اسامی به نمونه‌هایی اکتفا می‌شود. «از تاکستان شمالی تا بیدزار جنوبی، از این کرت به آن کرت و از این تپه به آن پشته» (همان، ۱۴). «از پل عباره می‌گذرند. باغ شکاران پیدا می‌شود» (محمود، ۱۳۷۹: ۲۵۹). «می‌رسد به اغذیه‌فروشی سروش» (همان، ج ۱: ۱۳۲). «بعد از خیابان باغ دولتی، کج می‌کند تو خیابان احمدی» (همان، ۱۷۶)، «میریم سینما شرکت نفت... فیلم هشت و نیم نمایش میدن» (همان، ۲۲۱). «راه بیفتیم بازار کویته‌ها...» (همان، ۲۷۰). «می‌روند قهوه خانه شکوفه نو» (همان، ۲۸۷). «خیابان پهلوی شلوغ است» (همان). «اغذیه فروشی شرق خلوت است» (همان، ۲۸۹). «یادش می‌آید که نماینده روزنامه «فریاد مردم» خیلی حراف بود... نماینده روزنامه «صدای ملت» کمتر حرف می‌زد...» (همان، ۴۷۳). «می‌خواستی چه اتفاقی افتاده باشه؟ بچه م بیمارستان بستری! بیمارستان «روزبه»» (همان، ج ۲: ۵۷۵). «میرم لب شط ی هوایی بخورم» (همان، ج ۱: ۳۴۲). «کفش و جوراب را در می‌آورد و کف پا را روی ماسه مرطوب ساحل می‌گذارد» (همان، ۳۴۳). «ناشتا که خورد سله برداشت و رفت موستان پنج سلّه بزرگ انگور چیده است» (همان، ج ۲: ۶۳۰). «دایی رضا، جسد گل‌اندام را تو خرابه‌های کوره‌پزخانه چال کرده است» (همان، ۶۶۹).

اشعار و ترانه‌ها

ترانه‌ها یکی از جالب‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین جلوه‌های فرهنگی اقوام و ملت‌هاست که از زندگی توده مردم برخاسته است و معمولاً در رمان‌ها و داستان‌های فولکلوریک و بومی اشاره به این ترانه‌ها و تصنیف‌ها دیده می‌شود. مانند آنچه جناب سروان در رمان درخت انجیر معابد می‌سراید: «یار من، جلاد بی‌انصاف من سرخینه می‌پوشد همیشه/ تا که این قلب مرا خونین کند آنکه بنوشد او همیشه/ یار من چون نقل تر شیرین شده اندر دهان من همیشه» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۲: ۶۵۲). «تاج‌الملوک و اسفندیار و داریوش، دور باغچه می‌گشتند و می‌خواندند: «أحو أحو، تنباکو تیزه، مال کجاست، مال هویزه» (همان، ۸۴۰).

کنایات و ضرب‌المثل‌ها

به نظر ذوالفقاری کنایه یکی از طبیعی‌ترین راه‌های بیان است که در گفتار عامه مردم و امثال و حکم رایج در زبان ایشان فراوان می‌توان یافت و در تقسیم‌بندی‌های علمای بلاغت هیچ‌گاه

نمی‌توان حدودی برای آن تعیین نمود (ر.ک: ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۴۶). ضرب‌المثل‌ها هم نمونه کامل و بلیغ ایجاز هستند که در چند کلمه بار معنایی زیادی را بر دوش می‌کشند. به نظر مجابی برای نویسنده‌ای که ایجاز ویژگی اصلی اوست و شخصیت‌های اصلی او از عامه مردم انتخاب شده باشند، استفاده بجا از ضرب‌المثل دور از انتظار نیست (ر.ک: جوادی، ۱۳۹۳: ۱۸). در رمان درخت انجیر معابد با کنایات و ضرب‌المثل‌هایی برخورد می‌کنیم که خاص منطقه جنوب است.

«بدبختی تنگت نکشیده تا بفهمی جفتک پرانی مثقالی چنده!» (محمود، ۱۳۷۹: ۸۴۷). «رو به فریدون، انگار بخواهد یادش بدهد، آرام و شمرده می‌خواند: مره که محو شنشنه جوهره - ا من تخ مر برشته ریگ جوهره» (همان، ج ۲: ۸۱۳) که معنی آن چنین است: مردی که پی دعوا می‌گردد- در تخم مرغ برشته ریگ پیدا می‌کند. «شیره خرما، صد بهز شیره انگور» (همان، ج ۱: ۳۷۵). «جوان مردم کنف کردین، تازه ی چیزیم طلبکارین» (همان، ۱۵۹). «من چه خلاف عرض کردم که اوقات مرغی شد؟» (همان، ۱۷۷). «چشته خورد شده بی‌غیرت! لابد اومه بود ی بستِ مرجانی بزنه. مگه اوس یدالله اهل بخیه‌س؟» (همان، ج ۲: ۵۲۵). «ای بابا عمو داریوش خان، بدبختی تنگت نکشیده تا بفهمی جفتک پرانی مثقالی چنده!» (همان، ۸۴۸).

لهجه محلی

تأثیر گفتار مردم جنوب را در گفتگوهای میان اشخاص رمان درخت انجیر معابد می‌توان دید که مهم‌ترین آن استفاده از کسره به جای را مفعولی است. به عنوان مثال: «تاوانش پس میده» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۰۵). «تو نميخواه من درس بدی» (همان، ج ۲: ۷۵۸). همچنین نمونه زیر که از گفتگوی بین ننه مصطفی و علمدار انتخاب شده است، به لهجه جنوبی است: «ننه مصطفی گوشت را می‌دهد به علمدار و می‌گوید: «زحمتت بید... چه زحمتی ننه مصطفی؟ و گوشت را سبک و سنگین می‌کند؛ پوست و روده شم برد.» (همان، ج ۱: ۱۵۵). تلفظ کلمات و ترکیبات با لهجه‌های بومی و محلی سبب می‌شود که از حالت فصیح خود خارج شوند و به شکل و صورت دیگری تلفظ شوند (ر.ک: عبدی، ۱۳۹۷: ۹۲). مانند به کار بردن «خو» به جای «خوب» و «ها» به جای «بله یا آره»: «زن می‌گوید: خو ها. بابت زحمتش» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۵۵). «ئی» به جای «این»: «ئی سبیل استالینی» (همان، ۱۵۵). «به جای ئی که بچه‌هاشان بیرن پای درخت لور نذر و نیاز کنن، میبرنشان درمانگاه، دکتر» (همان، ج ۲: ۸۳۷).

«آ» به جای «از»: «ئی همه پخشه آ کجا اومد؟» (همان، ۹۳۲).

«وئی» به جای «وای» «وئی نه تو رو بخدا، خانم بزرگ- شما حالتان خوش نیست، هوا سرد» (همان، ۷۸۳).

۳۲۵

خوراک

اشاره نویسندگان به خوراک‌ها و خوردنی‌ها یکی دیگر از مؤلفه‌های ادبیات بومی است که در رمان مورد بررسی نمونه‌هایی از آن یافت شده است. «اگر دوست داری ماهی شبوط دارم» (محمود، ۱۳۷۹: ج ۱: ۱۶). برای بچه‌ها شام شیر برنج بار گذاشته‌ام..» (همان، ۲۱). «زرشک پلو با مرغ مزعفر، سالاد فصل، ترشی انبه، دو کف دست نان برشته، سوپ جو یا سوپ مرغ پا سفره همیشه تاج‌الملوک خانم بود» (همان، ۲۹). «می‌شنود: زحمت کشیدن ماهی حلوا درست کردن» (همان، ۱۸۲). «دست شما درد نکنه اوس یدالله-عجب بُکرانی (=ته‌دیگ)!» (همان، ۳۷۵). «اینم شیرمال تنوری» (همان، ج ۲: ۷۳۰). «میل دارین کلوچه خرمایی بیارم؟» (همان، ۷۵۱).

پوشاک

هر منطقه‌ای به خاطر شرایط اقلیمی و آب و هوایی و فرهنگی لباس و پوشش خاص خود را می‌طلبد. پوشش و لباس مردم جنوب در درخت انجیر معابد چشمگیر است که به نمونه‌هایی از آن پرداخته می‌شود: ارمک: «دگمه‌های روپوش ارمک را باز کرد» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۹). «هر دو همراه زری، رو ارمک، پولیور پشمی پوشیده‌اند ... بلوز پشمی یقه بسته چسبان سیاه..» (همان، ۱۴۸). ارمک، پشمینه‌ای پوشیدنی و ستر را گویند. لنگوته لنگی است کوچک که درویشان و فقیران و مردم بی‌سرو پا بر میان بندند (رک: معین، ۱۳۸۲: ذیل واژه). دشداشه و عبا: «چار زانو بر خاک - زنو مرد و دختر و پسر- شال پشمی به گردن، کلاه شاپو، نیمتنه تیره-قهوه‌ای یا سیاه- و پیراهن سفید چرک مرده - و جابه جا، کسی با دشداشه و یا عبا بر دوش» (همان، ج ۱: ۱۱۵). دشداشه: لباسی سفید و بلند تا نوک انگشتان پا است که در دو نوع یقه‌دار (عراقی) و بدون یقه (خلیجی یا اماراتی) پوشیده می‌شود. چپیه: علمدار «رخت تمیز می‌پوشد و چپیه کبود به سر می‌بندد» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۰۹). چپیه یا چفیه: پارچه‌ای که بر روی سر بسته می‌شود و بیشتر نقش محافظ را در برابر باد و خاک

و آفتاب به عهده دارد. جنس این نوع پارچه عموماً به رنگ‌های سفید و سیاه راه راه یا چهارخانه است. گاهی نیز به کمر بسته می‌شود.

بازی‌ها و سرگرمی‌ها

از آنجایی که سرگرمی‌ها و بازی‌ها حالات و ویژگی‌های روحی مردم مناطق مختلف را نشان می‌دهند و ریشه در فرهنگ عامیانه و بومی مردم دارند، از اهمیت بسیار برخوردارند. بازی اشاره شده در این رمان بسیار محدود و آن هم «تُملبو» است. «منتظر اسفندیار خان بودند که بیاید با هم بروند باشگاه شرکت نفت هم شام بخورند و هم «تُملبو» بازی کنند» (همان، ج ۲: ۸۰۴). تُملبو یا لوتو نوعی بازی دسته جمعی است با کارت‌های شماره‌دار در سه خط، اداره‌کننده بازی مهره‌های شماره‌دار را یکی‌یکی از کیسه‌ای در بسته بیرون می‌آورد و شماره‌ها را اعلام می‌کند. دارندگان کارت اگر آن شماره را دارند، خطش می‌زنند تا خط بالا، خط وسط، خط پائین یا کل کارت خط بخورد، هر یک از خط‌ها و کل کارت جوایزی دارد که وجه آن از فروش کارت‌ها تأمین می‌شود» (همان).

موسیقی و سازها

هر اقلیم و منطقه‌ای موسیقی و ساز خاص خود را دارد. موسیقی جنوبی ایران برگرفته از طبیعت گرم این منطقه، سرشار از شور و شوق و حرارت است. یکی از این سازها که در رمان مورد بررسی نیز بدان اشاره شده است دَمّام است. دَمّام، از سازهای کوبه‌ای است که با نوسان پوست، به صدا در می‌آید و استوانه‌ای شکل است. این ساز بیشتر در جنوب ایران رایج است. از دیگر سازهای بومی این منطقه طبل و نقاره است. «طبال و نقاره‌چی میانجای جماعت بر طبل و نقاره می‌کوبند» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۵۲). «صدای دَمّام برخاسته بود و پاها حرکت کرده بود» (همان، ۲۵).

شرایط آب و هوا

منطقه جنوب از مناطق گرم و خشک ایران است و هوای نوار ساحلی در تابستان‌ها بسیار گرم و مرطوب است. فصل خنک آن همراه با خشکی نسبی هوا در حدود سه ماه طول می‌کشد. این فصل از اوایل آذرماه شروع می‌شود و تحت تأثیر توده‌های هوای خنک غربی قرار می‌گیرد. احمد محمود شرایط آب و هوایی و منطقه‌ای جنوب را در این رمان به خوبی به تصویر کشیده است: «عرق به چشمش می‌شکند. تاج‌الملوک را لرزان می‌بیند- در هُرم داغ که مثل دود از زمین

برمی‌خیزد، می‌بیندش که رو به آسمان می‌کند. عرق شکسته در چشم را با سراسیمه‌ترین پاک می‌کند» (همان، ۱۸). «انگار یکهو آسمان را می‌شکافد و می‌آید، با حجمی سنگین و حرکتی گُند، در هُرم داغ و زهر زرد و درخشانِ خورشید» (همان، ۱۸). «سر شب هوا نفس می‌کشد، باد شمال آرام می‌وزد و هوا خنک می‌شود» (همان، ۱۹). «آفتاب گرم، سرمای سحرگاه پاییزی را برده بود» (همان، ۸۵).

البته چون وقایع داستان در فصول سرد و بهار اتفاق افتاده، نویسنده بیشتر به سرما و باد و باران اشاره کرده است: «صدای باد می‌آمد و رفت و آمد موج دریا می‌آمد و خشاخش انبوه برگ‌های خشک ریخته بر کف حیاط، ویلا را پر کرده بود» (همان، ج ۲: ۸۷). «بوی خاک رطوبت دیده به دماغش خورد» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۲: ۶۲۰). «وقتی که داداش رفت کم کم هوا خراب شد. آسمان ابری شد» (همان، ۶۳۹). «باران می‌گیرد. نم نم. تاج‌الملوک می‌گوید: نه زمستان و نه تابستان، آدم تکلیفش را با این هوا روشن نیست. به دکان ممد تقی بقال که می‌رسند، یکهو انگار شکم ابرها پاره شده باشد» (همان، ۷۹۵). «آفتاب سر می‌زند. بهار است، دشت، سرتاسر سبز است. جابه‌جا گل آبی شمشاد و جابه‌جا شقایق قرمز» (همان، ۸۷۹). «باد پیش می‌آید و شاخ و برگ درختان نشسته در مقابل در ورودی کتابخانه را می‌لرزاند. قدرت باد بیشتر می‌شود، جنبش و خشاخش برگ‌ها بیشتر می‌شود» (همان، ۹۷۵). «راه می‌افتند به طرف شط. آسمان ابری می‌شود. باد آرام سرد می‌وزد» (همان، ۱۰۲۷). «سحرگاه بود. ماه اول زمستان و هوا یخ بسته بود» (همان، ج ۱: ۲۰۷). البته

معماری

شرایط اقلیمی و آب و هوایی از نکات مهم تعیین‌کننده در معماری و بنای ساختمان‌هاست؛ به همین دلیل معماری منازل و ساختمان‌های اقلیم‌های متفاوت بایکدیگر فرق می‌کند. احمد محمود، در بسیاری از صحنه‌های رمان درخت انجیر معابد که رمانی واقع‌گرا و درباره اقلیم جنوب ایران است، به توصیف معماری خانه‌ها پرداخته است که متأثر از آب و هوا و جغرافیای طبیعی این منطقه است. به عنوان مثال کوبه‌های جداگانه زنان و مردان بر در منازل در این نمونه: «هنوز دستش نرسیده است به زن کوب در که فریدون از حیاط به تاخت می‌آید. خیس عرق است... با نیم دری‌های چوبی. کف پنجره‌ها یک وجب از کف اتاق بلندتر است. شناسل قوس‌دار پای پنجره‌ها، نرده چوبی دارد» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۹). که پیش‌رفتگی چوبی

بالکن مانند را شناسل گویند. وجود ایوان‌ها و پله‌ها و نرده‌ها در عمارت: «می‌گردد تو ایوان جنوبی عمارت» (همان، ج ۱: ۱۰). «مقابل نرده ایوان غربی می‌ایستد» (همان، ۱۳). «راه می‌افتد می‌رود طرف پله ایوان شمالی» (همان، ۱۱)، وجود سالن پذیرایی در منازل: «می‌رود تو عمارت. می‌رود تو سالن پذیرایی» (همان، ۱۰). «در اتاق فرزانه خانم تاق به تاق است و تنگه‌هاش شکسته است» (همان). تنگه در اصطلاح نجاران، تخته پهنی است که میان دو پاسار یا دو آلت در درها و پنجره‌ها به کار می‌برند (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه). «نگاه جواهر می‌کند تا از هشتی کج بکنه تو حیاط» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۲۱). گاه نویسنده به جزئیات نمای ساختمان اشاره می‌کند: «به رسمی‌بندی‌های جابه‌جا ریخته طاق و پیچ و شیارهای سنگی ستون و نماهای شکسته در دو سوی در پیش می‌رود» (همان، ج ۱: ۱۹). «در میان کرت‌های گل و سردرهای بلند، ساختمان کلاه فرنگی بزرگی هست با سقف‌های شیروانی و ایوان‌های چارجانب و جابه‌جا آلاچیق با جاده‌های شن پوش» (همان، ج ۲: ۱۹۹).

باورها و اعتقادات

گاز گرفتن کف دست

از باورهای عامه اشاره شده در این رمان است که شخص برای جلوگیری از ضرر و زیان کف دست خود را گاز می‌گیرد. «پیرزن همه عمرش مجرد زندگی کرد تا جان به جان آفرین تسلیم کرد. همین درد برایش عقده شد ... یکهو از دهان زری می‌پرد: وای خدایا توبه! مرحوم تاج‌الملوک خانم می‌گوید و کف دست را به دهان می‌گذارد و چشمانش می‌جوشد» (همان، ج ۲: ۹۹۷).

قطع درخت لور و قحطی

در این رمان زمانی که اسفندیار از قطع درخت لور سخن می‌گوید، علمدار او را از این کار باز می‌دارد؛ زیرا معتقد است با قطع این درخت «قحطی میاد ارباب-مرگ و میر سیاه» (همان، ج ۱: ۲۵).

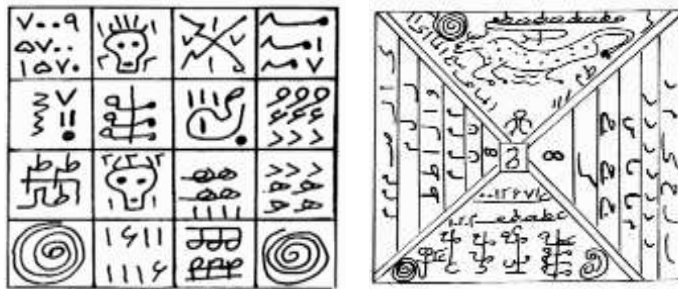
اعتقاد به وجود اشباح در میان درخت انجیر معابد

در این رمان، مردم معتقدند که در میان درخت انجیر معابد اشباح وجود دارد: «اشباح بلند بالایی می‌بیند که مثل سایه، لابه‌لای ریشه‌های هوایی درخت انجیر معابد درهم می‌شوند و از

هم جدا می‌شوند» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۳۸). به سخن فریزر در دوره باستان مردم روح را ساکن در درختان می‌دانستند که به درخت جان می‌داد. مردم سیائو، یکی از جزیره‌های هند شرقی، معتقد به ارواحی در جنگل بودند هنگام کامل شدن قرص ماه، از پناهگاه خود بیرون می‌آمدند و پرسه می‌زدند و مردم برای راضی و آرام ساختن این روح‌ها، غذا، مرغ، بز و... را به جاهایی که گمان می‌کردند اقامتگاه آنان است می‌بردند و پیشکش می‌کردند (فریزر، ۱۳۹۴: ۱۵۸).

تعویذ

به ادعیه و طلسم‌هایی که بر پوست کدو و یا پوست آهو نوشته آن را با اشیایی دیگر از جمادات و نباتات و منسوبات حیوانی مانند شاخ افعی و دندان مار و شبه مهره سپید و غیره که همه را در رشته کرده و برگردن می‌آویزند تعویذ می‌گویند (مصاحب، ۱۳۴۵: ذیل واژه). استفاده از تعویذ یکی از شیوه‌های رایج در میان شخصیت‌های این رمان بوده است. که کاربرد نادرست آن عواقب سویی در پی داشت. «اجازه می‌دین، از روی این تعویذ نسخه بردارم؟ بردار، ولی نه فقط به دردت نمی‌خوره که شاید به دردسرتم بندازه» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۲: ۸۷۶). حتی نویسنده این تعویذها را به تصویر کشیده است (همان، ج ۲: ۸۷۷).



دعانویسی

دعانویسی یکی از باورهای رایج در این رمان است. هنگامی که فرامرز از تاج‌الملوک می‌پرسد که آیا به دعانویسی معتقد است، وی پاسخ می‌دهد: «بله فرامرزخان، اعتقاد دارم. چیزایی هم دیده‌م، می‌دونم که یک دعانویس مجرب قادر که با دعا ریشه آدم از بیخ دربیاره، زندگی ی آدم از این رو به اون رو بکنه» (همان، ج ۱: ۳۴۷). همچنین میرزا خجسته در این رمان پیرمردی دعانویسی است که «از ما بهترون» او را «میرزا زعفر» لقب داده‌اند (همان، ج ۱:

۳۴۸). مرد چشم سبز نیز دعانویسی باتجربه و با تشکیلات منظم است که مراجعین باید از قبل نوبت بگیرند تا بتوانند با او دیدار کنند (همان، ج ۲: ۹۵۱).

خرافات و افسانه‌بافی

به سخنان بی‌اصل و باورهای بی‌اساس و باطل که مبنای عقلی و علمی نداشته باشد، خرافات گفته می‌شود. خرافات از مضامین بسیار رایج در این اثر است. آن قدر فراوان که حتی یکی از شخصیت‌های رمان به صراحت به این امر اشاره می‌کند و می‌گوید: «انگار خرافات دیگر علاج ندارد. پدر هم زمین وقف درخت کرد. او دوباره فکر می‌کند واقعاً پدر اعتقاد داشت؟ ب ی درخت» (همان، ج ۱: ۳۴۷). «جماعت پیش آمده بو- پیشترو یکهو مثل کلاف از هم گشوده شده بود و دور استخر و درخت انجیر معابد حلقه زده بود و زمزمه‌شان کلام شده بود- کلام گسسته و انگار بی‌معنا: «پانچا، پامارا-» و هم‌آهنگ: «پانچا، پانچا، پامارا-» و تهییج‌کننده: «هیپالا، هی، پا، لا» (همان، ۲۴). این کلمات بی‌اساس و بی‌معنا را پیروان درخت همیشه تکرار می‌کردند بدون این که معنای آن را بفهمند. زنوزی در این باره می‌گوید: «وقتی نویسنده می‌گوید کلام گسسته و بی‌معنا، هی پالا پانچا و... معنی‌اش این است، خود محمود نیز به بی‌معنا بودن کلماتی چون هی پالا پانچا آگاه است (زنوزی، ۱۳۸۲: ۴۱۱). «متأسفم که باید بگویم کسانی که با افسانه‌بافی از این درخت بی‌ثمر موجودی معجزه‌گر ساخته‌اند تا شما را مرعوب کنند و بر گرده‌تان سوار شوند» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۴۸).

و یا وقتی علمدار یکی از شاخه‌های درخت را می‌برد، انتهای شاخه شیرهای بیرون می‌آید و بر روی خاک می‌ریزد و زمانی که می‌خواهند درخت را با تبر بزنند می‌بینند خاک سرخ رنگ شده. گروهی از مردم جمع می‌شوند و پیشنهاد قربانی می‌دهند. در این بین در سیاهی و تاریکی شب مرد سیاه‌پوش می‌آید و «بلند می‌خواند: هی، هی، هاها، هوهو، هاها هوهو هی پالا-کارما، یاکا، یا کا-پانچا، پانچا، پامارا-هاپا، هیپا، هاپالا-» خون بند می‌آید» (همان، ۴۳).

طب عامیانه

طب عامیانه آمیزه‌ای از خرافات و باورهای نادرست و گاه نشانه‌هایی از طب سنتی است. وجود بیماری‌های فراوان به دلیل نبود سواد بهداشتی و در دسترس نبودن پزشکان چیره‌دست، زمینه‌های رشد این باورها را بیشتر می‌کرد (ر.ک: ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۱۳۸). در رمان درخت انجیر معابد نمونه‌های طب عامیانه به چشم می‌خورد. جِمر کردن: اصطلاح محلی است به معنی

ورم کردن شکم. «بچه ئیقد کلوچه نخور، حِمِر می کنی‌ها!» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۸۱۷). کاهگل خیس زیر بینی گرفتن: یکی از روش‌های به هوش آوردن فرد بیهوش است. در این رمان جوان نابینایی که پس از دو شبانه روز اشک ریختن و استغاثه کردن بیهوش می‌شود با استفاده از این روش به هوش می‌آید (ر.ک: همان، ج ۲: ۷۵۸). خوردن شلغم برای درمان آنفلوآنزا. جواهر برای درمان شوهرش که به آنفلوآنزا مبتلا شده بود، شلغم پخته را تجویز می‌کند (ر.ک: همان، ج ۱: ۱۷۱) و یدالله نیز استفاده از چارتخمه را به رفتن به بهداری ترجیح می‌دهد (ر.ک: همان، ج ۲: ۴۴۹). عمه تاجی برای درمان بیماری سخت خود، از بخور، روغن هندی و آس سرگنچسکی استفاده می‌کند.

نذر کردن

نذر آن چیزی است که شخص بر خود واجب کند که در راه خدا بدهد یا بجا بیاورد (ر.ک: معین، ۱۳۸۲: ذیل واژه). در این رمان بیشتر از همه تاج‌الملوک نذر می‌کند. «تاج‌الملوک قصد کرده بود سال‌های آخر عمر را، مثل همه سه‌شنبه‌های سال گذشته-روز بی‌بی سه‌شنبه- برود زیر درخت انجیر معابد، به نیت مرحوم خان‌داداش شمع روشن کند» (همان، ج ۱: ۲۱ و ۳۳۷). این نذر معمولاً در همه جا رواج دارد، ولی نذر روشن کردن شمع و عود برای شاخه شرقی درخت انجیر معابد، از نذرهای خاص این رمان است: «نذر کرده‌ام روز پنجشنبه بروم حمام و بروم یک دسته شمع و ده شاخه عود برای شاخه شرقی روشن کنم. به مرد دیگر پول بدهم که تمام پانچا پامارا را بخواند و من هم با چادر مشکی پشت سرش بایستم و بخوانم و برگردم خانه ... و هزار بار پانچا پامارا هگاگا بگویم شاید از این مصیبت نجات پیدا کردم» (همان، ج ۲: ۴۷۸).

باورهای عامیانه درباره درخت انجیر معابد

درخت انجیر معابد در این رمان نقش پررنگی و محوری دارد و اصلاً معلوم نیست چه کسی آن را آورده است. «مردی که هیچ کسی نفهمید چه کسی است، از بنگال آورده بودش و کاشته بودش» (همان، ج ۱: ۳۷) و عده‌ای به عنوان علمدار از آن نگهداری و نگهبانی می‌کردند و از میان شخصیت‌های داستان، تاج‌الملوک بیش از همه به آن اعتقاد دارد. زمانی که فرامرز تقدس درخت را رد کرده و آن را عاملی جهت استفاده سوء علمدارها معرفی می‌کند، تاج‌الملوک می‌گوید: «ولی من از این درخت معجزه دیدم» (همان، ۶۵).

مردم دور این درخت مراسم و رقص مذهبی انجام می‌دهند: «دست در کمر همدیگر، پا بر زمین می‌کوبند و دور درخت انجیر معابد، خم و راست می‌شوند» (همان، ۴۶). حتی به درخت نذر می‌کنند. مثلاً تاج‌الملوک هر سه‌شنبه به کنار درخت می‌رود و نذر می‌کند تا فرامرز که برادرزاده‌اش است، اعتیاد را رها کند: «حاجتم را روا کن ای ساقه شرقی، صاحب کرامات! دلم می‌خواهد فرامرز نامی شود... دو گوسفند نذر گرسنگان و یک حلقه طلای سه مثقالی نذر خودت، روا کن، روا کن...» (همان، ۳۳۷). «پا شو بریم تو، هم دلت صفا بده، هم شمع نذر کن و هم متوسل شو خودش کارا رو درست می‌کنه» (همان، ۲۱۵). اعتقاد به شفابخشی درخت از دیگر باورهای اشاره شده در این رمان است. به عنوان مثال مندل، پسر خود را به درخت می‌بندد تا شفا یابد. علمدار به او می‌گوید که گفته‌ام برای شفای پسرت، نذر پاچاتا بخوانند. همین باورهای عامیانه مردم، باعث می‌شود که علمدار از سادگی مردم استفاده کند و خانه‌ای زیبا برای خود بسازد.

تقدس درخت، از نکات مهم این رمان است. انجیر معابد چنان در اعماق وجود مردم نفوذ کرده که برای آن شمع روشن می‌کنند و نذر می‌دهند و ذکرهای نامفهوم می‌گویند: برای برآورده شدن حاجات خود به درخت، تریشه می‌بندند. «تریشه‌های رنگ به رنگ پارچه بر ساقه‌ها و ستون‌های هوایی انجیر معابد می‌لرزند» (همان، ۱۱). «زن جوانی ایستاده است پای ساقه نازک مقابل در و زیر لب پانچا، پامارا می‌خواند، بعد به ساقه سبز حنا می‌مالد ... و عاقبت تریشه پارچه را به ساقه گره می‌زند» (همان، ۷۹۱). در این رمان زائران به درگاه ساقه شرقی درخت انجیر معابد می‌آیند و استغاثه می‌کنند تا زود به حاجات خود برسند. به نظر سرلو مشرق، نماد تابش انوار الهی بر دل و وجود انسان است و سرچشمه زندگی است (ر.ک: سرلو، ۱۳۹۲: ۲۹۶-۲۹۷).

بی‌اعتقادی و روسیاهی

یکی از باورهای مذهبی که در این رمان بدان اشاره می‌شود این است که بی‌اعتقادی سبب روسیاهی می‌شود و خشم و غضب خداوند را به دنبال دارد. «آقای فرمانده، شما آدم بی‌اعتقادی هستی. این درخت اگر لطمه ببیند همه ما به غضب الهی گرفتار می‌شویم قبل از همه روی تو سیاه می‌شود - مثل یک عنتر» (همان، ج ۱: ۴۸).

چسبیدن خفاش به صورت انسان

طبق باور عوام در این رمان، اگر خفاش به صورت کسی بچسبد، تا خر سیاهی در کوه قاف عرعر نکند، صورت آن شخص را رها نمی‌کند. «در باور عوام، خفاش (قندر) اگر به صورت کسی بچسبد، خر سیاه باید در کوه قاف عرعر کند تا رها کند» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۵۳). «کی بود؟ شاپور. قندر! مثل قندر ب آدم جفت می‌کنه تا خر سیاه تو کوه قاف عرعر نکنه ول نمیکنه» (همان).

گذاشتن خمیری از گوشت تمساح بر روی پیشانی و شکار شیر

طبق باور عامه در این رمان، اگر هنگام شکار شیر خمیری از گوشت تمساح را بر روی پیشانی قرار دهند «خود شیر میاد، پیش پامان می‌خوابه و التماس می‌کنه که دست و پاش را زنجیر کنیم» (همان، ۳۶۶).

آداب و رسوم

آب ریختن بر روی دست از روی احترام

در گذشته در مجالس میهمانی و در خانواده‌های اعیان و اشراف پیش و پس از صرف غذا، دست‌ها را می‌شستند و این کار را با آوردن آفتابه یا تنگ و تشت یا لگن انجام می‌دادند. در این رمان به این رسم جهت احترام به بزرگ خاندان یعنی شیخ اشاره شده است. آسیه «با تنگ مسی، آب رو دست شیخ می‌ریزد» (همان، ۳۸).

دفن جنین مرده در زیر درخت

معمولاً جنین مرده را در زیر خاک دفن می‌کنند، ولی در این رمان تأکید بر این است که جنین مرده در زیر درخت لور دفن شود. «با تو هستم ابوجابر، بیل بردار، برو زمین رو چال کن، زیر درخت لور ... علمدار عرق می‌ریزد تا چاله به قاعده شود. دادا، پاره‌های گوشت را که تو تنزیب پیچیده است، می‌خواباند تو چاله» (همان، ۳۷).

رد کردن زن از زیر پای شوهر

یکی از باورهای عامیانه خرافی که در این رمان بدان اشاره شده، این است که اگر زن را در شب عروسی از زیر پای شوهرش عبور دهند، زن تا آخر عمر رام و مطیع شوهرش خواهد شد. مادر زری، هنگام ازدواج جواهر، او را از زیر پای همسرش، یدالله رد می‌کند، برای این که تا آخر عمر مطیع شوهرش باشد. «شب عروسیم ... خودشم پیشاپیش رفت و ایساد رو پشت بوم

دالان که وقتی که من میرم تو از زیر پاش رد شم که تا آخر عمر فرمانبرش باشم...!» (محمود، ۱۳۷۹، ج ۲: ۸۱۴).

آویزان نمودن آدمک به درخت

یکی از آیین‌های باران‌خواهی که در این رمان بدان اشاره شده، آویختن عروسک از درخت است که در آن ده زن، که موهای سرشان کوتاه است و مانند مردان پیراهن‌های ساده بلندی به رنگ آبی پوشیده‌اند، هر یک آدمک و عروسکی فلزی که زرد رنگ است را به شاخه‌های درخت آویزان می‌کنند، زانو می‌زنند، زمزمه می‌کنند و بعد برمی‌خیزند و رو به ساقه‌ها، خم و راست می‌شوند (ر.ک: همان، ۹۳۰). به عقیده ذوالفقاری ریشه عروسک‌های باران‌خواهی، به اسطوره آناهیتا بازمی‌گردد. الهه‌ای که مردم ایران باستان، مورد احترام بوده تا آنجا که برای آن‌ها، تندیس‌ها و پرستشگاه‌های زیادی می‌ساختند (ر.ک: ذوالفقاری، ۱۳۹۵: ۹۱).

محیط سنتی

در این جامعه سنتی جنوب اعتقاد بر برتری مردان است. زمانی که فرمانده نظامی صحبت خود را با کلمات خانم‌ها و آقایان آغاز می‌کند، یکی از حضار به او تذکر می‌دهد که اول آقایان و او هم حرف خود را تصحیح و با این کلمه آغاز می‌کند (همان، ج ۱: ۴۷). در جملاتی که میان تاج‌الملوک و جمیله ردّ و بدل می‌شود این تفکر مردسالاری حاکم بر جامعه دیده می‌شود. «جمیله خانم، رسم و سنت قبیله نیست که زن بشینه و مرد سرپا باشه» (همان، ج ۲: ۵۴۳). از دیگر موارد توجه بسیار به فرزند پسر است. پدر جمال هم چون همین یک پسر را دارد که بعد از پنج دختر به دنیا آمده، بیش از اندازه به او توجه می‌کند و به هر طریقی خواسته‌های پسرش را برآورده کند.

غیرت و تعصب از ویژگی‌های مهم مردان است و ناموس‌پرستی بسیار اهمیت دارد؛ به همین دلیل وقتی فرامرز می‌بیند مهران دست مادرش را می‌بوسد، خشمگین می‌شود (ر.ک: همان، ج ۱: ۱۰۹). او حتی نگاه پسرغریبه به خواهرش را تحمل نمی‌کند (ر.ک: همان، ج ۲: ۸۰۸). زمانی که گل‌اندام با مستر ولف رابطه عشقی برقرار می‌کند و از او بارداری می‌شود، بدست دایی رضا کشته می‌شود: «شایع شده است که دایی رضا، گل‌اندام را کشته است» (همان، ۶۶۸). در جوامع سنتی کشته شدن دختران و زنان به خاطر ارتباط‌های نامشروع رایج است (ر.ک: مظلوم خراسانی، ۱۳۸۱: ۱۱۴۸).

اعتیاد به تریاک و حشیش از معضلات اجتماعی این رمان است که در آن یکی از شخصیت‌های اصلی یعنی فرامرز به تریاک اعتیاد دارد و در داستان بارها از صحنه‌های تریاک کشیدن او با سیخ و سنگ سخن به میان آمده است (ر.ک: همان، ج ۱: ۵۵). مهران شهرکی که خودش معتاد است و فرامرز را گرفتار اعتیاد کرده است. حشیش از دیگر مواردی است که در این رمان از آن سخن گفته می‌شود. «مرد جوان می‌گوید: حشیش می‌کشی؟ مرد چشم سبز سر می‌جنباند: نه، علفی است که خودم عمل آوردم» (همان، ج ۲: ۸۷۰).

استعمال قلیان که از دخانیات سنتی به شمار می‌آید، در جامعه رواج دارد. حتی زنان نیز قلیان می‌کشند. به عنوان مثال مادر محمد با وجود بیماری شدید حاضر نمی‌شود کشیدن قلیان را کنار بگذارد (ر.ک: همان، ج ۱: ۴۰۵).

نتیجه‌گیری

نویسنده‌ای از منطقه جنوب ایران است که واقعیت‌های جامعه خود را به شیوه‌ای هنرمندانه منعکس می‌کند. او آداب و رسوم (آب ریختن بر روی دست از روی احترام، رد کردن زن از زیرپای شوهر در شب عروسی)، عقاید و باورها (گاز گرفتن کف دست، وجود اشباح در میان درخت انجیر معابد، تعویذهای خاص، دعانویسی)، واژگان و اصطلاحات محلی، نام اشخاص، رویدادهای، جانوران، اشیاء، مشاغل، اماکن، اشعار و ترانه‌ها، کنایات و ضرب‌المثل‌ها، لهجه و گویش محلی، خوراک، پوشاک، بازی‌ها، سازها و معماری مردم جنوب ایران را در کنار تاریخ و جغرافیای طبیعی و انسانی این منطقه به تصویر کشیده است. ضمن اینکه در این رمان تفکرات سنتی شخصیت‌ها نیز منعکس شده است. در این فضای سنتی جنوبی اعتقاد بر برتری مردان است. مردانی که غیرت و تعصب از ویژگی‌های مهم آنان به شمار می‌آید. همچنین استعمال قلیان و مواد اعتیادآوری مانند تریاک و حشیش نیز از معضلات جامعه آن زمان است. این امر بیانگر آگاهی و تسلط عمیق نویسنده بر جنبه‌های مختلف تاریخ، جغرافیا و فرهنگ مردم ساکن جنوب کشور است.

پررنگ‌ترین جلوه‌های بومی‌گرایی رمان را در توصیف طبیعت (اعم از آب و هوا، مناظر و گیاهان و جانوران)، لحن عامیانه و لهجه بومی جنوبی مورد استفاده اشخاص داستان می‌توان دید. حتی برخی از واژه‌ها بومی که در رمان به کار رفته و خود نویسنده در پاورقی آن را برای خواننده توضیح داده است. همه این موارد نشان دهنده علاقه شدید احمد محمود به اقلیم

جنوب و تعصب وی به این منطقه است و سبب شده رمان درخت انجیر معابد به عنوان یکی از آثار برجسته ادبیات بومی جنوب ایران به شمار آید.

منابع کتاب‌ها

۳۳۶

بروجردی، مهرزاد. (۱۳۷۸). *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: فرزاد.

پادشاه، محمد. (۱۳۶۳). *فرهنگ آندراج*، تهران: کتابفروشی خیام.
تبریزی، محمد حسین بن خلف. (۱۳۹۳). *برهان قاطع*، تهران: امیرکبیر.
جوادی، آسیه. (۱۳۹۳). *شناخت‌نامه جواد مجابی*، تهران: فرهنگ معاصر.
ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۳). *فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی*، جلد ۱، تهران: علم.
زنوزی جلالی، فیروز. (۱۳۸۶). *باران بر زمین سوخته*، تهران: تندیس
سرلو، خوان ادواردو. (۱۳۹۲). *فرهنگ نمادها*، ترجمه مهرانگیز اوحدی، تهران: داستان.
شریفی، محمد. (۱۳۸۷). *فرهنگ ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ نشر نو و انتشارات معین.
شیری، قهرمان. (۱۳۸۶). *مکتب‌های داستان‌نویسی در ایران*، تهران: چشمه.
فریزر، جیمز جورج. (۱۳۹۴). *شاخه زرین، پژوهشی در جادو و دین*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگاه.

کوپر، جی. سی. (۱۳۷۳). *فرهنگ مصور نمادهای سنتی*، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران: فرهاد.

گلستان، لیلی. (۱۳۷۴). *حکایت حال (گفتگو با احمد محمود)*، تهران: کتاب مهناز.
محمود، احمد. (۱۳۷۹). *درخت انجیر معابد*، تهران: معین.
مصاحب، غلامحسین. (۱۳۴۵). *دایرةالمعارف مصاحب*، تهران: امیرکبیر.
مظلوم خراسانی، محمد. (۱۳۸۱). *بررسی در مسائل اجتماعی ایران*، تهران: دانشگاه فردوسی مشهد.

معین، محمد. (۱۳۸۲). *فرهنگ معین*، تهران: زرین.
میرصادقی، جمال. (۱۳۷۶). *ادبیات داستانی*، تهران: سخن.
میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۶). *صد سال داستان‌نویسی*، تهران: چشمه.

مقالات

- جعفری کاردگر، مجتبی، و حیدری، فاطمه. (۱۴۰۱). بومی‌گرایی رئالیستی در اقلیم جنوب (مطالعه مورد پژوهانه: رمان «داستان یک شهر» احمد محمود). *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۱۴(۵۱)، ۱۵۶-۱۸۷. doi: 10.30495/dk.2022.690477.
- ذوالفقاری حسن. (۱۳۹۲). درمان عامیانه نزد مردم ایران. *طب سنتی اسلام و ایران*، ۴(۲)، ۱۳۸-۱۶۰.
- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۵). بررسی و تحلیل نمایش‌های بارانخواهی و بارانخوانی در ادبیات عامه ایران (با تکیه بر نمایش‌های کوسه‌گردی و عروس باران). *کهن‌نامه ادب پارسی*، ۷(۴)، ۸۱-۱۰۹.
- شریعتی، محمد تقی. (۱۳۴۴). تفسیر قرآن مجید؛ تفسیر سوره تین. *آستان قدس*، (۲۲ و ۲۳)، ۱۶۶-۱۷۵.
- شیری، قهرمان. (۱۳۸۴). آرمان‌ها و انگاره‌های اقلیمی در داستان‌نویسی جنوب، کتاب ماه *ادبیات و فلسفه*، ۹(۹۳)، ۵۲-۶۳.
- عبدی، صلاح‌الدین، و طالبی، جواد. (۱۳۹۷). بررسی تطبیقی بومی‌گرایی در رمان (مطالعه مورد پژوهانه: دو رمان «بین القصرین» نجیب محفوظ و «داستان یک شهر» احمد محمود). *کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی*، ۱(۲۹)، ۸۳-۱۰۳. doi: 20.1001.1.26766515.1397.8.29.5.3.103-83.
- کمالی سروستانی، مرضیه، موسوی، سید کاظم، صادقی، اسماعیل، و مرتضوی، سید جمال‌الدین. (۱۴۰۰). بررسی و تحلیل بومی‌گرایی و ادبیات عامه در آثار ابراهیم گلستان. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۱۳(پیاپی ۴۸)، ۲۲۵-۲۵۲. doi: 10.30495/dk.2021.685947.

References

Books

- Boroujerdi, M. (1999). *Iranian and Western Intellectuals*, translated by Jamshid Shirazi, Tehran: Farzan. [In Persian]
- Cooper, J. T. (1994). *Illustrated culture of traditional symbols*, translated by Maliheh Karbasian, Tehran: Farhad. [In Persian]
- Fraser, J. G. (2015). *The Golden Branch, A Study in Magic and Religion*, translated by Kazem Firoozmand, Tehran: Agah. [In Persian]
- Golestan, L. (1995). *The Story of the Present (Conversation with Ahmad Mahmoud)*, Tehran: Mahnaz Book. [In Persian]
- Javadi, A. (2013). *Javad Mojabi's biography*, Tehran: Farhang Ma'azer. [In Persian]

- Mahmoud, A. (2000). *Fig Tree of Temples*, Tehran: Moin. [In Persian]
- Mazloum Khorasani, M. (2002). *A Study of Social Issues in Iran*, Tehran: Ferdowsi University of Mashhad. [In Persian]
- Mir Abedini, H. (2007). *One Hundred Years of Fiction*, Tehran: Cheshmeh. [In Persian]
- Mirsadeghi, J. (1997). *Fiction*, Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Moein, M. (2003). *Moein Culture*, Tehran: Zarrin. [In Persian]
- Musaheb, Gh. H. (1966). *Musaheb Encyclopedia*, Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Padshah, M. (1984). *Farhang Anandraj*, Tehran: Khayyam Bookstore. [In Persian]
- Serlo, J. E. (2013). *Culture of Symbols*, translated by Mehrangiz Ouhadi. Tehran: Dastan. [In Persian]
- Sharifi, M. (2008). *Dictionary of Persian Literature*, Tehran: New Publishing Culture and Moin Publications. [In Persian]
- Shiri, Gh. (2007). *Schools of Fiction in Iran*, Tehran: Cheshmeh. [In Persian]
- Tabrizi, M. H. Kh. (2014). *Definitive Argument*, Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Zenozi Jalali, F. (2007). *Rain on a Burned Ground*, Tehran: Tandis. [In Persian]
- Zulfiqari, H. (2013). *The Big Dictionary of Persian Proverbs*, Volume 1, Tehran: Alam. [In Persian]

Articles

- Abdi, S. & Talebi, j. (2017). Comparative study of localism in the novel (case study: two novels "Bein al-Qasserin" by Najib Mahfouz and "The Story of a City" by Ahmad Mahmoud), *Research in Comparative Literature*, 8(29), 82-103. doi:20.1001.1.26766515.1397.8.29.5.3 [In Persian]
- Jafarikardgar, M., & Heydari, F. (2022). Realist Indigenusness in the Southern Climate (Case Study: Ahmad Mahmoud's Novel "The Story of a City"). *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 14(51), 156-187. doi: 10.30495/dk.2022.690477. [In Persian]
- Kamallisarvestani, M., Mousavi, S. K., Sadege, E., & mortazavi, S. J. (2021). Indigenusism and popular literature in Golestan's works. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 13(48), 225-252. doi: 10.30495/dk.2021.685947. [In Persian]
- Shariati, M T. (1965). Interpretation of the Holy Quran; Interpretation of Surah Tain. *Astan Quds*, (22 and 23), 166-175. [In Persian]
- Shiri, Gh. (2005). Climatic ideals and concepts in the South's fiction writing. *Book of the Month of Literature and Philosophy*, 9(93), 52-63. [In Persian]
- Zulfiqari, H. (2013). Treatment of the common people. *jiitm*, 4 (2), 138-160. [In Persian]
- Zulfiqari, H. (2017). Study and analysis of rain-seeking and rain-reading plays in Iranian popular literature (based on shark and rain bride plays). *Classical Persian Literature*, 7(4), 81-109. [In Persian]

Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)

Volume 16, Number 59, Spring 2024, pp. 317-340

Date of receipt: 21/3/2022, Date of acceptance: 20/7/2022

(Research Article)

DOI:

۳۳۹

Indigenous literature in the novel *The Fig Tree of Ahmad Mahmoud Temples*

Kobra Heydariyan¹, Dr. Manijhe Fallahi², Dr. Ali Eskandari³

Abstract

Native literature is a type of literature that reflects the living and native conditions of a region, customs and beliefs, culture, social relations, religious, etc., that govern that region. The tendency towards this type of literature has been seen among many contemporary story writers. Ahmad Mahmoud is a prominent Iranian realist writer who was able to reflect the native elements of southern Iran in his works. His deep familiarity with the culture of the Persian Gulf coast people and using the native elements of the southern regions of Iran, his works can be examined and reflected from the perspective of local and regional literature. For this reason, the present essay examines native literature in the author's latest work, which is the novel *The Fig Tree of Temples*. It shows the achievement of the research which was done with descriptive-analytical method and based on library studies that Ahmad Mahmoud has depicted the customs, beliefs, dialect and dialect of the people of southern Iran in the fig tree, along with the natural and human history and geography of this region, which shows his deep knowledge and mastery of various aspects of history. The geography and culture of the people living in the south of the country.

Keywords: Indigenous Literature, Beliefs, Customs, Ahmad Mahmoud, The Temple of the Fig Tree.

¹. Department of Persian Language and Literature, College of Human Science, Saveh Branch, Islamic Azad University, Saveh, Iran. kobraheydarian@stu.iau.saveh.ac.ir

². Department of Persian Language and Literature, College of Human Science, Saveh Branch, Islamic Azad University, Saveh, Iran. (Corresponding author) fallahi@iau.saveh.ac.ir

³. Department of Persian Language and Literature, College of Human Science, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran. Ali.Eskandari@iau.ac.ir